



نقش جوانان در پیشبرد رسالت کلیسا

بوسیله یک روح در بدن تعمید یافته ایم و همه از همان روح پر شده ایم تا از او بنوشیم. باری شما جمعاً بدن مسیح و همه عضوی از اعضای او هستید» (رساله اول به قرنتیان باب ۱۲ آیه ۱۲-۱۳ و آیه ۲۷)

بعد جهانی و همگانی کلیسا یکی از مهمترین خواسته های خداوندان عیسی مسیح میباشد، ایشان میخواهند که همه مردم از فیض نجات ابدی و زندگی جاودانی بهرمنند شوند، به همین دلیل پس از رستاخیز با شکوهش به شاگردان ظاهر شد و به آنها فرمود: «پس بروید و همه ملتها را شاگرد من سازید و آنها را به نام پدر و پسر و روح القدس تعمید دهید و تعلیم دهید که همه چیزهایی را که به شما گفته ام انجام دهند و بدانند که هر روزه تا آخر زمان با شما هستیم» (انجیل متی باب ۲۸ آیه ۱۹-۲۰)

تاریخ دو هزار ساله کلیسا به ما میاموزد که جوانان مسیحی، در کشورهای مختلف جهان، با شهادت زندگی که در بعضی اوقات، به ریختن خونشان منتهی میشود، توانستند مژده نجاتبخش انجیل را به ملت‌های کشورشان برسانند و نام ایشان بعنوان شهیدان مسیح در دفتر حیات جاودان ثبت گردید. پیام کلیسا به جوانان پیام تشویق و دعوت از آنها است تا هرچه بیشتر خود را

دوستان گرامی، به مناسبت برگزاری مجمع اسقفان کلیسای کاتولیک که از ۱۱ مهر تا ۳ آبان ۱۳۹۷ در شهر رم برگزار خواهد شد و موضوع اصلی اش «جوانان، ایمان و تشخیص دعوت» میباشد، میخواهم توسط این مقاله درباره مسئولیت جوانان مسیحی نسبت به انجام رسالت تبشیری کلیسا در جهان امروز با شما خوانندگان عزیز صحبت نمایم. طبق سند مجمع واتیکان دوم که در بین سالهای ۱۹۶۲-۱۹۶۵ منعقد گردید، کلیسا را به قوم خدا معرفی کرد، منظور از قوم خدا همه کسانی که با دریافتن فیض راز تعمید مقدس عضو کلیسا شده و نسبت به احیای رسالت آن متعهد شده اند. جای تأسف است که تعداد زیادی از مسیحیان فکر میکنند که رسالت کلیسا تنها بعهده اسقفان و کشیشان و راهبه ها است و این طرز تفکر کاملاً اشتباه است. پولس رسول کلیسا را به بدن مسیح تشبیه کرد که دارای اعضای گوناگون است و هر عضو جهت زنده ماندن آن باید تلاش و کوشش نماید «بدن انسان واحدی است که از اعضای بسیار تشکیل شده و اگرچه دارای اعضای متفاوت میباشد، باز هم بدن واحد است و مسیح هم همینطور میباشد، پس همه ما خواه یهودی و خواه یونانی، خواه برده و خواه آزاد

اعضای اصلی و فعال آن بدانند و در انجام رسالت مقدسش آماده همکاری و مسئولیت پذیر باشند.

دوستان عزیز: در انجیل متی اینطور میخوانیم: «وقتی عیسی جمعیت زیادی را دید، دلش به حال آنها سوخت زیرا آنان مانند گوسفندان بدون شبان پریشان حال و درمانده بودند. پس به شاگردان خود گفت: در حقیقت محصول فراوان است ولی کارگر کم. بنابراین شما باید از صاحب محصول درخواست نمایید تا کارگرانی برای جمع آوری محصول خود بفرستد» (باب ۹ آیه ۳۶-۳۸)

آیات فوق نگاه عیسی را به مردم منعکس میکند، نگاهی پر از محبت و دلسوزی همراه با احساس مسئولیت نسبت به کسانی که درمانده و پریشان حال هستند چون شبانی ندارند. لیکن امروز خداوندمان عیسی مسیح توسط این آیات با ما مسیحیان سخن میگوید و ما را دعوت مینماید تا با نگاهی پر از محبت و عشق و علاقه به کلیسای مقدسش نگاه کرده و از نیاز مبرم آن به خدمتگذاران و فعالان دلسوز و وفادار و امیدوار آگاه باشیم و آمادگی خود را جهت پاسخ دادن به ندای سرور و نجات دهنده مان اعلام کنیم. شکی نیست که امروز نیز عیسی مسیح، آن شبان نیکو، برخی از جوانان ما در ایران جهت وقف زندگی بعنوان کشیش یا راهبه دعوت میکند، تا اینکه با قدرت روح القدس ادامه دهندهگان رسالت رسولان بوده، یعنی رسالت رساندن مژده مرگ و رستاخیز او به ملتها. خوشبحال جوانانی

که به دعوت مسیح "لیک" گفته و با شادی و اطمینان کامل زندگی خود را به دست او سپرده اند. با انجام این کار این عزیزان بهترین راه را برای زندگی خود انتخاب نمودند، چون دعوت مسیح همیشه برای تعالی و پیشرفت زندگی انسان میباشد. او آمد به جهان ما تا مردم حیات یابند و آن را بطور کامل داشته باشند (رجوع شود به انجیل یوحنا باب ۱۰ آیه ۱۰).

اگرچه پیمودن چنین راه و پذیرفتن چنین دعوت خالی از رنج ها و سختیها نیست اما نهایت آن رستاخیز و زندگی جاویدان میباشد. فراموش نکنیم که راه صلیب به مرگ مسیح منتهی نشد بلکه به رستاخیز و جلال یافتن او منجر شد. از مریم مقدس، مادر کلیسا، که با "آری" گفتن به ندای خدا، باعث شد تا پسر خدا و شخص دوم سه گانه مقدس (عیسی مسیح) توسط روح القدس از او جسم بگیرد و انسان گردد، الگو گرفته و همانند او با کمال فروتنی و اطاعت خواسته خداوندمان را به انجام برسانیم. از خدای مهربان، صاحب محصول فراوان و شبان نیکوی گوسفندان، درخواست کنیم و بطلبیم تا خدمتگذاران جوان و مقدس و وفادار برای کلیسای خود را بفرستد. آمین.

خدمتگذار شما

رمزی گرمو

اسقف اعظم خلیفه گری آشوری کلدانی کاتولیک تهران

خوشبحال رحم‌کنندگان...

شهامت ...

شهامت داشتن به معنی خالی از ترس بودن نیست. شهامت داشتن اول یعنی ترسهایمان را بشناسیم و به هر یک اسم بدهیم. آن وقت از این مرزهای مشخص شده عبور کنیم تا به آنچه ارزشمند است برسیم. به این ترتیب شهامت، دیگر یک صفت دست نیافتنی نخواهد بود. امروز ما جوانان با ترسهای زیادی روبرو هستیم، مثلاً نداشتن یک موقعیت ثابت و مناسب از نظر شغلی و بنابراین ناتوانی در تشکیل خانواده و ... امروز انجام انتخاب های صحیح و پخته و بالغ بسیار مشکل می باشند، اما لازم است.

شهامت یک زندگی شاد

شهامت شنا کردن ضد جریان رودخانه و در عین حال شاد زیستن ... برآستی این چگونه شهامت است؟ تصمیم بگیریم که خوشبختی مان را با دیگران بسازیم. با کسانی که ما را همراهی می کنند، متقابلاً، سعادت را برای هم تأمین کنیم. هیچ یک از ما کامل نیست بنابراین شهامت در بودن با هم یعنی شناختن ضعف ها و تقویت خصایص ارزشمند یکدیگر. این کمکمان می کند که همدردی کنیم و قادر به بخشیدن باشیم. این همان روش عیسی برای زندگی با شاگردانش بود ... او آقای مرگ و مخصوصاً زندگیت.

امید یعنی حرکت برای بنای فردا

برآستی امیدوار بودن را همگی ما بلد نیستیم. امیدوار بودن منتظر ماندن بدون حرکت کردن نیست. یک شخص امیدوار منتظر نمی ماند بلکه حرکت می کند. و آنکه به خدا ایمان دارد همیشه از سوی او به حرکت خوانده می شود. برای ما ایمان داران امید داشتن به نشانه یک رستاخیز روزانه است: برخاستن و بسوی جلو حرکت کردن. نیروی اینکار از سوی روح القدس در ما فعال است. عیسی را در اناجیل بنگرید: همیشه در حال حرکت، همیشه در پی حل مشکلات. نه چون مطمئن بود قدرت اینکار را دارد، بلکه اطمینان و تکیه او به حضور پدر و نیروی برخاسته از روح القدس بود. آنچه عیسی به آن اشاره کرد جاده بود، هر باری که کسی را لمس کرد نیروی پیشروی را در او برانگیخت و حضورش افراد را منقلب می ساخت. اجازه بدهیم که او ما را هم لمس کند.

سال پر برکت تحصیلی آغاز شد و ...

در روز اول سال تحصیلی، خانم تامپسون معلم کلاس پنجم دبستان وارد کلاس شد و پس از صحبت های اولیه، مطابق معمول به دانش آموزان گفت که همه آن ها را به یک اندازه دوست دارد و فرقی بین آنها قائل نیست. البته او دروغ می گفت و چنین چیزی امکان نداشت. مخصوصاً این که پسر کوچکی در ردیف جلوی کلاس روی صندلی لم داده بود به نام تدی استوار دارد که خانم تامپسون چندان دل خوشی از او نداشت. تدی سال قبل نیز دانش آموز همین کلاس بود. همیشه لباس های کثیف به تن داشت، با بچه های دیگر نمی جوشید و به درسش هم نمی رسید. او واقعاً دانش آموز نامرتبی بود و خانم تامپسون از دست او بسیار ناراضی بود و سرانجام هم به او نمره قبولی نداد و او را رفوزه کرد.

امسال که دوباره تدی در کلاس پنجم حضور می یافت، خانم تامپسون تصمیم گرفت به پرونده تحصیلی سال های قبل او نگاهی بیاندازد تا شاید به علت درس نخواندن او پی ببرد و بتواند کمکش کند.

معلم کلاس اول تدی در پرونده اش نوشته بود: تدی دانش آموز باهوش، شاد و با استعدادی است. تکالیفش را خیلی خوب انجام می دهد و رفتار خوبی دارد. "رضایت کامل".

معلم کلاس دوم او در پرونده اش نوشته بود: تدی دانش آموز فوق العاده ای است. همکلاسیهایش دوستش دارند ولی او به خاطر بیماری درمان ناپذیر مادرش که در خانه بستری است دچار مشکل روحی است.

معلم کلاس سوم او در پرونده اش نوشته بود: مرگ مادر برای تدی بسیار گران تمام شده است. او تمام تلاشش را برای درس خواندن می کند ولی پدرش به درس و مشق او علاقه ای ندارد. اگر شرایط محیطی او در خانه تغییر نکند او به زودی با مشکل روبرو خواهد شد.

معلم کلاس چهارم تدی در پرونده اش نوشته بود: تدی درس خواندن را رها کرده و علاقه ای به مدرسه نشان نمی دهد. دوستان زیادی ندارد و گاهی در کلاس خوابش می برد.

خانم تامپسون با مطالعه پرونده های تدی به مشکل او پی برد و از این که دیر به فکر افتاده بود خود را نکوهش کرد. تصادفاً فردای آن روز، روز معلم بود و همه دانش آموزان هدایایی برای او آوردند. هدایای بچه ها همه در کاغذ کادوهای زیبا و نوارهای رنگارنگ پیچیده شده بود، بجز هدیه تدی که داخل یک کاغذ معمولی و به شکل نامناسبی بسته بندی شده بود.

خانم تامپسون هدیه ها را سرکلاس باز کرد. وقتی بسته تدی را باز کرد یک دستبند کهنه که چند نگینش افتاده بود و یک شیشه عطر که سه چهارمش مصرف شده بود در داخل آن بود. این امر باعث خنده بچه های کلاس شد اما خانم تامپسون فوراً خنده بچه ها را قطع کرد و شروع به تعریف از زیبایی دستبند کرد. سپس آن را همانجا به دست کرد و مقداری از آن عطر را نیز به خود زد. تدی آن روز بعد از تمام شدن ساعت مدرسه مدتی بیرون مدرسه صبر کرد تا خانم تامپسون از مدرسه خارج شد. سپس نزد او رفت و به او گفت: خانم تامپسون، شما امروز بوی مادرم را می دادید.

خانم تامپسون، بعد از خداحافظی از تدی، داخل ماشینش رفت و برای دقایقی طولانی گریه کرد. از آن روز به بعد، او آدم دیگری شد و در کنار تدریس خواندن، نوشتن، ریاضیات و علوم، به آموزش "زندگی" و "عشق به هم نوع" به بچه ها پرداخت و البته توجه ویژه ای نیز به تدی می کرد.

پس از مدتی، ذهن تدی دوباره زنده شد. هر چه خانم تامپسون او را بیشتر تشویق می کرد او هم سریعتر پاسخ می داد. به سرعت او یکی از با هوش ترین بچه های کلاس شد و خانم تامپسون با وجودی که به دروغ گفته بود که همه را به یک اندازه دوست دارد، اما حالا تدی محبوبترین دانش آموزش شده بود.

یکسال بعد، خانم تامپسون یادداشتی از تدی دریافت کرد که در آن نوشته بود شما بهترین معلمی هستید که من در عمرم داشته ام.

شش سال بعد، یادداشت دیگری از تدی به خانم تامپسون رسید. او نوشته بود که دبیرستان را تمام کرده و شاگرد سوم شده است. و باز هم افزوده بود که شما همچنان بهترین معلمی هستید که در تمام عمرم داشته ام.

چهار سال بعد از آن، خانم تامپسون نامه دیگری دریافت کرد که در آن تدی نوشته بود با وجودی که روزگار سختی داشته است اما دانشکده را رها نکرده و به زودی از دانشگاه با رتبه عالی فارغ التحصیل می شود. باز هم تأکید کرده بود که خانم تامپسون بهترین معلم دوران زندگی من بوده است.

چهار سال دیگر هم گذشت و باز نامه ای دیگر رسید. این بار تدی توضیح داده بود که پس از دریافت لیسانس تصمیم گرفته به تحصیل ادامه دهد و این کار را کرده است. باز هم خانم تامپسون را محبوبترین و بهترین معلم دوران عمرش خطاب کرده بود. اما این بار، نام تدی در پایان نامه کمی طولانی تر شده بود: دکتر تئودور استودارد.

ماجرای هنوز تمام نشده است. بهار آن سال نامه دیگری رسید. تدی در این نامه گفته بود که با دختری آشنا شده و می خواهند با هم ازدواج کنند. او توضیح داده بود که پدرش چند سال پیش فوت شده و از خانم تامپسون خواهش کرده بود اگر موافقت کند در مراسم عروسی در کلیسا، در محلی که معمولاً برای نشستن مادر داماد در نظر گرفته می شود بنشیند. خانم تامپسون بدون معطلی پذیرفت و حدس بزنید چکار کرد؟ او دستبند مادر تدی را با همان جاهای خالی نگین ها به دست کرد و علاوه بر آن، یک شیشه از همان عطری که تدی برایش آورده بود خرید و روز عروسی به خودش زد.

تدی وقتی در کلیسا خانم تامپسون را دید او را به گرمی هر چه تمامتر در آغوش فشرد و در گوشش گفت: خانم تامپسون از این که به من اعتماد کردید از شما متشکرم. به خاطر این که باعث شدید من احساس کنم که آدم مهمی هستم از شما متشکرم. و از همه بالاتر به خاطر این که به من نشان دادید که می توانم تغییر کنم از شما متشکرم.

خانم تامپسون که اشک در چشم داشت در گوش او پاسخ داد: تدی، تو اشتباه می کنی. این تو بودی که به من آموختی که می توانم تغییر کنم. من قبل از آن روزی که تو بیرون مدرسه با من صحبت کردی، بلد نبودم چگونه تدریس کنم.

بد نیست بدانید که تدی استودارد هم اکنون در دانشگاه آیوا یک استاد برجسته پزشکی است و بخش سرطان دانشکده پزشکی این دانشگاه نیز به نام او نامگذاری شده است!

همین امروز گرمابخش قلب یک نفر شوید ... وجود فرشته ها را باور داشته باشید

و مطمئن باشید که محبت شما به خودتان باز خواهد گشت

بیخشید شما ثروتمندید؟

هوا بدجوری توفانی بود و آن پسر و دختر کوچولو حسابی مچاله شده بودند. هر دو لباس های کهنه و گشادی به تن داشتند و پشت در خانه می لرزیدند. پسرک پرسید: «بیخشید خانم! شما کاغذ باطله دارین» کاغذ باطله نداشتم و وضع مالی خودمان هم چنگی به دل نمی زد و نمی توانستم به آن ها کمک کنم. می خواستم یک جوری از سر خودم بازشان کنم که چشمم به پاهای کوچک آن ها افتاد که توی دمپایی های کهنه ی کوچکشان قرمز شده بود. گفتم: «بیایید تو یه فنجون شیرکاکائوی گرم براتون درست کنم.» آن ها را داخل آشپزخانه بردم و کنار بخاری نشاندم تا پاهایشان را گرم کنند. بعد یک فنجان شیرکاکائو و کمی نان برشته و مربا بهشان دادم و مشغول کار خودم شدم. زیر چشمی دیدم که دختر کوچولو فنجان خالی را در دستش گرفت و خیره به آن نگاه کرد. بعد پرسید: «بیخشید خانم! شما پولدارین» نگاهی به روکش نخ نمای مبیل هایمان انداختم و گفتم: «من اوه ... نه!» دختر کوچولو فنجان را با احتیاط روی نعلبکی آن گذاشت و گفت: «آخه رنگ فنجون و نعلبکی اش به هم می خوره.» آن ها درحالی که بسته های کاغذی را جلوی صورتشان گرفته بودند تا باران به صورتشان شلاق نزند، رفتند. فنجان های سفالی آبی رنگ را برداشتم و برای اولین بار در عمرم به رنگ آن ها دقت کردم. بعد سیب زمینی ها را داخل آبگوشت ریختم و هم زدم. سیب زمینی، آبگوشت، سقفی بالای سرم، همسرم، یک شغل خوب و دائمی، همه ی این ها به هم می آمدند. صندلی ها را از جلوی بخاری برداشتم و سرجایشان گذاشتم و اتاق نشیمن کوچک خانه ی مان را مرتب کردم. لکه های کوچک دمپایی را از کنار بخاری، پاک نکردم. می خواهم همیشه آن ها را همان جا نگه دارم که هیچ وقت یادم نرود چه آدم ثروتمندی هستم.

خدا ما را آنطور که هستیم دوست می دارد

عیسی خطاکار را می بخشد ، بیماران را شفا می دهد ،
و به قلب همه کسانی که نزد او می آمدند نیرو می
بخشد تا عمیقاً محبت کنند.

عیسی به ما یادآوری می کند که شبیه خدا آفریده
شده ایم ، بنابراین می توانیم یکدیگر را به راستی
محبت کنیم.

عیسی به ما می گوید که اگر با خدا باشیم ، می توانیم
بفهمیم که چقدر شبیه او هستیم.

"خود بودن" برای مسیحیان فقط این نیست که انسان
خودش را بشناسد ؛ بلکه یک مسیحی باید بتواند به
نیروی محبت در خودش پی ببرد.

کتاب مقدس به ما می گوید که خدا ما را آنطور که
هستیم دوست می دارد ، با وجود همه کمی هایمان!

محبت خدا : عیسی در انجیل از محبت خدا نسبت به
همه صحبت می کند.

خدا بدون اینکه ما را قضاوت کند و از ما توقع اضافی
داشته باشد ، دوستان دارد ، یعنی عین یک پدر.

این باعث می شود ما از شادی پُر شویم و انسانهای
آزادی باشیم.

عیسی ، محبتی است ، که جسم گرفت: عیسی نه فقط
از محبت پدر برای ما صحبت کرد ، بلکه آن را در
عمل به ما نشان داد.

آدمی اگر فقط بخواهد خوشبخت باشد به زودی موفق می شود، ولی او می خواهد
خوشبخت تر از دیگران باشد و این مشکل است. زیرا او دیگران را خوشبخت تر از
آنچه هستند تصور می کند.

ساده ترین کار جهان این است که خود باشی و دشوارترین کار جهان این است که
کسی باشی که دیگران می خواهند.

کارهای نیک

- ۱- به خاطر داشته باش که
عشق های سترگ و دستاوردهای عظیم ، به خطر
کردن ها و ریسک های بزرگ محتاج اند.
- ۲- وقتی چیزی را از دست دادی ، درس گرفتن از آن را
از دست نده.
- ۳- این سه میم را از همواره دنبال کن:
* محبت و احترام به خود را
* محبت به همگان را
* مسئولیت پذیری در برابر کارهایی که کرده ای
- ۴- به خاطر داشته باش دست نیافتن به آنچه می جویی ،
گاه اقبال بزرگ است.
- ۵- اگر می خواهی قواعد بازی را عوض کنی ، نخست
قواعد را فرا بگیری.
- ۶- به خاطر یک مشاجره ی کوچک ، ارتباط بزرگ را از
دست نده.
- ۷- وقتی دانستی که خطایی مرتکب شده ای ، گام هایی
را پیاپی برای جبران آن خطا بردار.
- ۸- بخشی از هر روز خود را به تنهایی گذران.
- ۹- چشمان خود را نسبت به تغییرات بگشا ، اما ارزش
های خود را به سادگی در برابر آنها فرو مگذار.
- ۱۰- به خاطر داشته باش که گاه سکوت بهترین پاسخ
است.
- ۱۱- شرافتمندانه ؛ تا هرگاه بیش تر عمر کردی ، با
یادآوری زندگی خویش دوباره شادی را تجربه کنی.
- ۱۲- زیر ساخت زندگی شما ، وجود جوی از محبت و
عشق در محیط خانه و خانواده است.
- ۱۳- در مواقعی که با محبوب خویش ماجرا می کنی و از
او گله داری ، تنها به موضوعات کنونی پرداز و
سراغی از گلایه های قدیم نگیر.
- ۱۴- دانش خود را با دیگران در میان بگذار. این تنها راه
جاودانگی است.
- ۱۵- با دنیا و زندگی زمینی بر سر مهر باش.
- ۱۶- سالی یک بار به جایی برو که تاکنون هرگز نرفته ای.
- ۱۷- بدان که بهترین ارتباط ، آن است که عشق شما به
هم ، از نیاز شما به هم سبقت گیرد.
- ۱۸- وقتی می خواهی موفقیت خود را ارزیابی کنی ، ببین
چه چیز را از دست داده ای که چنین موفقیتی را به
دست آورده ای.
- ۱۹- در عشق و آشپزی ، جسورانه دل را به دریا بزن.

اخبار و تقویم کلیسای

- یکشنبه ۱۵ مهر ۹۷ = ۷ اکتبر ۲۰۱۸، یکشنبه هفتم الیا و چهارم صلیب
عهد عتیق: اشعیا فصل ۳۳ آیه ۱ الی ۱۴
رساله: اول قرنطیان فصل ۱۴ آیه ۱ الی آخر
انجیل: متی فصل ۱۸ آیه ۱ الی ۱۸

- یکشنبه ۲۲ مهر ۹۷ = ۱۴ اکتبر ۲۰۱۸، یکشنبه اول موسی
عهد عتیق: اشعیا فصل ۴۰ آیه ۱ الی ۱۷
رساله: دوم قرنطیان فصل ۱ آیه ۲۳ الی فصل ۲ آیه ۱۶
انجیل: متی فصل ۲۰ آیه ۱ الی ۱۶

- یکشنبه ۲۹ مهر ۹۷ = ۲۱ اکتبر ۲۰۱۸، یکشنبه دوم موسی
عهد عتیق: اشعیا فصل ۴۰ آیه ۱۸ الی فصل ۴۱ آیه ۷
رساله: غلاطیان فصل ۵ آیه ۱ الی آخر
انجیل: لوقا فصل ۸ آیه ۴۱ الی آخر

- یکشنبه ۶ آبان ۹۷ = ۲۸ اکتبر ۲۰۱۸، یکشنبه سوم موسی (روز انتشار ایمان)
عهد عتیق: اشعیا فصل ۴۱ آیه ۸ الی ۲۰
رساله: غلاطیان فصل ۶ آیه ۱ الی ۱۸
انجیل: متی فصل ۸ آیه ۲۳ الی فصل ۹ آیه ۹

حضرت ماری

تومای رسول ، مردی که ایمانش را به مسیح رستاخیر کرده چنین اعلام نموده بود: ای خداوند و ای خدای من ، به همراه رسول دیگری از حواریون به نام تدی به سوی شرق آمد تا مژده نجات خداوند را اعلام نمایند. ایشان دو شاگرد دیگر را به نام های ادای و ماری (که به حسب سنت از میان آن هفتاد نفری بودند که عیسی آنان را به سوی مردم فرستاد: لوقا ۱۰/۱۲) با خود برداشته و به جانب شرق یعنی سوریه ، بین النهرین ، سرزمین های ما و بعدها (خود حضرت توما) تا هندوستان شتافتند. تومای رسول به هندوستان رفت و آنجا بشارت داد و کلیسای خداوند را بنا نهاد ، وی در همانجا شهید شد. اما تدی ، ادای و ماری کلیسای ناحیه ما را بسط دادند. سپس حضرت ماری در محلی به نام کوخه کلیسایی بنیان نهاد که بعدها مرکز کلیسای بزرگ گردید.
در ضمن شایان اشاره و توجه است که نماز قربانی مقدس (راز) که در حال حاضر در کلیسای ما قرائت می شود ، انافورای آن (قسمت اصلی نماز) به نام این دو شاگرد یعنی ادای و ماری می باشد.